

جهانگردی با دوچرخه

مسلم ایران نژاد که با دوچرخه به شش کشور ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان، روسیه و مغولستان سفر کرده به ما درباره این کشور ها و مردمانش می گوید

ZENDEGI - SALAM

ضمیمه روزنامه خراسان

دوشنبه ۲۱ بهمن ۱۳۹۸

۱۵ جمادی الثانی ۱۴۴۱ • ۱۰ فوریه ۲۰۲۰

شماره ۲۰۳۱۵

۱۵۳۶



نسیم سهیلی | خبرنگار

پرونده

سرعت دوچرخه بر خلاف خودرو و موتور زیاد نیست بنابراین آن می توان متر به متر جابه جاشد و فرصت کافی به شما می دهد برای دیدن همه چیز، تأمل در آن ها، سنجیدن و کنار آمدن با شرایط. در واقع هر کابی که می زنید، چشم انداز پیش رویتان عوض می شود. در کنار این، بعضی ها تصور می کنند که سفر به کشورهای آسیای میانه از جذابیت آن چنانی مانند گردش در بعضی کشورهای پیشرفته دنیا برخوردار نیست اما افرادی هستند که عاشق چالش اند و همین ذوق آن ها را به سوی سوزمین هایی کمتر شناخته شده و به قولی بکر، می کشاند. «مسلم ایران نژاد»، جوان ایرانی یکی از این افراد است که مقصد و هدف خودش را نه بر پایه مدرن بودن کشور ها بلکه بر پایه بکر و خاص بودن آن ها بنا کرده و بار کابزدن از ایران به شش کشور ازبکستان، تاجیکستان، قرقیزستان، قزاقستان، روسیه و مغولستان در فواصل زمانی مختلف سفر کرده است. او درباره این سفر ها، ویژگی های خاص شان و قسمت هایی از سبک زندگی مردم این کشور ها که توجه اش را جلب کرده شنیدنی هایی دارد که در ادامه آن ها را برای ما تعریف خواهد کرد.

از دیپلم نقشه کشی

تاسفر با دوچرخه



ایران نژاد، در سال ۱۳۵۸ از یکی از روستاهای مرزی و کوهستانی اردبیل با چشم اندازی بی نظیر از سیلان و طبیعت به دنیا آمده است. او دیپلم نقشه کشی ساختمان دارد و ۱۵ سال نقشه کشی ساختمان را انجام می داده اما عشق به سفر او را کشانده است سمت جاده ها. دوچرخه اش تنها همدم اوست. او سفر های این چنینی اش را از سال ۹۴ با دوچرخه اش و به تنهایی شروع کرده و قصد دارد در آینده نزدیک آن را ادامه دهد و شهر های و کشورهای بیشتری را با دوچرخه اش بگردد. ایران نژاد درباره این که چرا برای سفر، کشورهای آسیای میانه را انتخاب کرده، می گوید: «من سفر های چالش بر انگیز را دوست دارم. در اروپا با چنین چالشی برخورد نمی کنیم. همچنین من کلا به آسیای میانه علاقه داشتم، مخصوصا مغولستان برایم جالب بود چون طبیعت بکری داشت. مثلا جاده هایی دارد که کسی در آن تردد نمی کند و من روز ها در جاده تنهایی تنها بودم و این ها بر ایم جذاب بود.» او در پاسخ به سوال دیگری در باره این که چرا با دوچرخه سفر می کنید؟ و آیا سخت نیست؟ می گوید: «با خودرو که سفر می کنید به خاطر سرعت زیاد، نمی توانید اتفاقاتی را که پیرامون تان می افتد، به درستی ببینید و درک کنید. پیاده سفر کردن هم بسیار سخت و طاقت فرسا است و به شخصه سفر با موتور سیکل را هم نمی پسندم زیرا باز هم احساس می کنم سرعتش بالاست اما دوچرخه این طور نیست. چون با آن می توان متر به متر جابه جاشد پس فرصت کافی برای دیدن همه چیز، سنجیدن و کنار آمدن با شرایط هست. در واقع هر کابی که می زنید، چشم انداز پیش رویتان عوض می شود. دوچرخه با فعالیت شخصی و بدنی انسان حرکت می کند اما در خودرو و موتور انسان دخیل نیست. درباره این که سخت است یا نه، باید بگویم چیزی که سختی و راحتی را تعیین می کند، میزان علاقه ما به یک موضوع است. در سفر با دوچرخه من این سختی را زیاد متوجه نشدم زیرا این نوع سفر به جز آادگی جسمانی و توانایی انجام کار استقامتی، توان ذهنی و فکری می خواهد. در انجام کار های استقامتی، خستگی و منزع جردن اتفاق می افتد اما زمانی که پای علاقه به میان می آید، همه چیز عوض خواهد شد و انسان با شوق و انرژی مثبت آن کار را ادامه خواهد داد. درباره هزینه سفر هایم هم بدانید که تا قبل از سال ۹۴، کار های طراحی صنعتی می کردم و با درآمد از پروژه ها، سفر می کردم اما از سال ۹۴، اسپانسر دارم.»

«دوچرخه سواران چون بیشتر سرو کار شان با طبیعت است، کمتر با مردم مراد ه دارند و اگر برخوردی هم داشته باشند، این برخورد کوتاه اما عمیق است. من به صورت خطی و گذرا از این کشور ها عبور کردم و نمی توانم درباره آداب و رسوم و فرهنگ شان نظر کارشناسی داشته باشم اما همین ارتباط عمیق گاهی باعث شده که مهمان خانه مردم محلی شوم، باب دوستی باز شود و در قلب آداب و رسوم و فرهنگ مردم شان قرار بگیرم». این جهانگرد با این مقدمه می افزاید که «در ادامه درباره هر کدام از این کشور ها از دیده ها و تجربه های شخصی ام خواهم گفت.»

مغولستان فقط صبحانه می خورد و شام!

در مغولستان ارتباط با آدم ها از این حیث که زبان مشترک نداشتیم یعنی نه آن ها انگلیسی می دانستند و نه من مغولی، سخت بود و هیچ وقت فرصتی برای تبادل نظر بر ایمان پیش نیامد که درباره تاریخ کشور هایمان گپ بز نیم. به طور مثال، می دانم که تصورات ما از چنگیز خان با تصویری که آن ها از این شخص دارند، زمین تا آسمان متفاوت است. با یک نگاه به این کشور و مردمش می توان فهمید که آن ها عاشق چنگیز هستند به حدی که بعضی هایشان می گویند آسمان باز شده و چنگیز خان برای نجات قوم مغول فرستاده شده است! در این کشور روی هیچ فرشی عکس چنگیز را نمی بینید مگر تابلوفرشی که روی دیوار و بالاتر از همه اشیا نصب شده! او قهرمان ملی آن هاست. این کشور در حد شگفت انگیزی فرهنگ دست نخورده دارد. آن ها امکانات رفاهی کمی هم دارند مثلا من به خانه هایی رفتم که حتی اسکاچ ظرف شویی نداشتند. یک چوب ابرداشته بودند و سر آن را آن قدر ساییده بودند که ریش ریش شده بود و با آن طرف های شان را می شستند! آن ها بسیار ابتدایی زندگی می کنند، بیشتر شان کوچ نشینند و کمتر زندگی اجتماعی دارند، شاید به خاطر این که آب هادر این کشور پراکنده است و جمعیت هم پراکنده زندگی می کنند.

مغولستان از هر نظر جذاب ترین کشور برایم بین شش کشوری بود که سفر کردم. فرهنگ خاص و بکر، جمعیت کم و پهناوری کشور، دلایل این ادعایم است. نکته جالبی که در خاطر مانده این است که در مغولستان، موقع مصرف چای نمک می ریختند! من وقتی اولین بار نوشیدم، توی ذوقم خورد و میزبان از حالت چهره ام متوجه شد به مذاقم خوشم نیامده است. وقتی علت ریختن نمک را پرسیدم، گفتند چون ما از آب آشامیدنی و مواد غذایی املاح کافی دریافت نمی کنیم در چایی کمی نمک می ریزیم. یک چای دیگر هم چای مخصوص مغولی بود که آن را با شیر و نمک دم می کردند و گاهی وقت ها هم گوشت داخل آن می انداختند و آن را در کاسه های بزرگ می ریختند! در



ازبکستان ایران دوست و ایران شناس

از یک ها ایران را با مشاهیرش می شناسند یعنی آن ها نه وجه تاریخی بلکه نسبت به وجه ادبی کشور مان شناخت کاملی داشتند. در حالی که در کشورهای دیگر این طور نبود و گاهی ما را با عراق و سوریه اشتباه می گرفتند! از یک ها ایران و ایرانی را دوست داشتند و به نوعی ایران را سرزمین مادری شان می دانستند که این کشور از آن جدا شده است. البته شاید این ها نظرات شخصی مردمی باشد که من با آن ها مراد ه داشتم ام و شاید نتوان آن را به همه تعمیم داد اما چیزی که حداقل من متوجه شدم، این بود. همچنین بعضی از مردم این کشور با این که از یک هستند، فارسی صحبت می کنند مخصوصا قدیمی های شان. همچنین سنت جالبی درباره چای داشتند. آن ها چای سبز مصرف می کنند و آن را در پیاله می ریزند اما آن را نیمه پر می کنند. من به عنوان کسی که

چای زیادی می خورم، راضی نمی شدم! وقتی پرسیدم چرا این کار را می کنید، گفتند تا قوری تمام شود، ما می توانیم با هم صحبت کنیم! این چای بهانه ای است برای صحبت کردن و اگر پیاله را پُر بریزیم، زود تمام می شود و بهانه ای برای بیشتر گپ زدن نداریم یعنی خود چای بهانه ای است برای مراد ه و گفت و گو. جالب است یک مثل ترکی هم می گوید: «همان طور که آسمان بدون ماه لطفی ندارد، صحبت کردن هم بدون چای لطفی ندارد.»



تاجیکستان هم زبانان سعدی دوست

تاجیکستان طبیعت بی نظیری داشت که بسیار لذت بردم و اتفاق خوب دوم هم زبانی من با آن ها بود. تاجیک ها که فارسی حرف می زنند، بیشتر از ما ادبیات فارسی را می فهمند یعنی خیلی بیشتر از ایرانی ها در صحبت های شان از اشعار حافظ، مولانا و سعدی به خصوص سعدی استفاده می کنند که این باعث شگفتی من شد!

«روسیه» مردمانی خونگرم در سرمای استخوان سوز شنیده بودم روسیه مردم خشک و جدی دارد و روس ها غیر خودی ها را دوست ندارند اما مشاهده ام نشان داد این طور نیست. مردم آن جا مخصوصا شرق روسیه بسیار مهمان نواز بودند که باعث شگفتی می شد. نکته بعد سرمای وحشتناک آن جا بود. من تجهیزاتی در حد آمادگی قله هیمالیا همراهم بود و نزدیک ۸۵ کیلو بار داشتم! چادر، کیسه خواب و لباس تخصصی سرما همراهم بود که البته آن قدر گرم نمی کرد اما با آن ها می توانستم در

سرمای استخوان سوز روسیه زنده بمانم! کمترین درجه ای که در آن جاتجربه کردم، دمای منفی ۴۸ درجه بود که شاید برای شما باور کردنی نباشد.



«قرقیزستان و قزاقستان» کشورهای دارای طبیعت زیبا قرقیزستان جزویکی از کشورهایایی است با طبیعت بسیار زیبا که اگر فرصت کنیم، حتما مجدداً آن جا سفر خواهیم کرد. مردم آن جا اشتراکاتی با زبان ترکی ما دارند و من چون ترکی بلدم، توانستم با آن ها به خوبی ارتباط برقرار کنم. البته من ۴۵ روز فقط در طبیعت آن جا بودم و کمترین وقت را در شهر و با مردم گذراندم بنابراین خاطره ای از سبک زندگی شان ندارم. درباره قزاقستان هم باید بگویم که این کشور به من روایتید ۱۵ روزه داد و در این مدت بسیار کم اصلا نتوانستم شناخت زیادی از مردم و فرهنگ شان به دست آورم اما باید اعتراف کنم که آن ها را مردمی مهربان و با فرهنگ دیدم. به گفته یکی از آن ها، قزاق ها ۱۴۲ فرقه دینی دارند که همه شان با صلح و دوستی در کنار هم زندگی می کنند و به قول خودشان در کمترین جای جهان چنین ترکیبی از افکار با فرهنگ ها و اعتقادهای مختلف دیده می شود که به خوبی و خوشی در کنار هم زندگی کنند. در ضمن، طبیعت این ۲ کشور هم بی نهایت بکر و دوست داشتنی بود.



تصادف در روسیه بدترین خاطره ام است

«یک بار در شمال روسیه تصادف کردم و پرت شدم کنار جاده و آسیب دیدم»؛ ایران نژاد با این مقدمه از لحظاتی می گوید که در این سفر ها ترسیده یا بدترین خاطره هایش رقم خورده است: «در روسیه تصادف کردم. جاده کم ترددی بود و کسی برای کمک به من نگه نمی داشت. آن جا کمی ترس یا همان نگرانی را تجربه کردم. هر چند بالاخره یک نفر بر ایم نگه داشت و به بیمارستان منتقل شدم. من بعضی از ترس ها را دوست دارم و اگر موارد دیگری هم بوده به یاد نمی آورم. درباره غذا و اسکان در چنین سفر هایم هم باید بگویم که در این سفر ها از غذای همان مردم محلی می خوردم. تا الان از غذایی بدم نیامده. برای کم کردن هزینه ها از غذاهای نیمه آماده استفاده می کنم یا مواد اولیه می گیرم و خودم غذا درست می کنم. عمده اسکان من نیز در چادر است، مگر این که نزدیک شهر ها باشم و امکان کمپ نباشد که در این مواقع با کسی من را دعوت می کنند یا از هتل های ارزان استفاده می کنم. در ضمن، دوچرخه سواران از کشورهای مختلف نیز وب سایتی را طراحی کرده اند که به یکدیگر امکانات اقامتی می دهند.»

